

بمناسبت سالگرد زدن «رویسپیر» موسوم به مرد فساد ناپذیر انقلاب فرانسه

چگونه فضیلت ره به رذیلت می‌برد



رضا علیجانی

ساخت قدرت سیاسی - طبقاتی - فکری (مذهبی) حاکم به این مشی رسیده‌اند. آیا می‌توان گفت از فضیلت به رذیلت رسیدن نه ناشی از اهداف (البته بلندپروازانه و به شدت تغییرطلبانه این انقلابات) بلکه نشأت گرفته از روش و مشی تند و خشن آنها (که حتی به یکی از مولفه‌های کلاسیک تعریف‌کننده «انقلاب» تبدیل شده) بوده است؟ آیا از فضیلت به رذیلت ره بردن ناشی از غلبه مشی بر هدف است؟ پاسخ این سوال هم آری است و هم نه.

من از منظر «وجودی - اجتماعی» به پدیده‌های انسانی و تاریخی می‌نگرم. از این منظر «هر» عامل معرفتی (فکری و فرهنگی و دینی و...)، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... که در وضعیت و شرایط اجتماعی دربرگیرنده آدمیان و نیز به ویژه در وضعیت فردی، اخلاقی و درونی آن‌ها و در مجموع هر عاملی که بر حالت وجودی انسان‌ها اثر گذار باشد، عامل مهم و تعیین‌کننده‌ای در تبیین زندگی فردی و جمعی آنهاست. پس الزاما عوامل معرفتی و فرهنگی و سیاسی و طبقاتی نیست که بر آنها موثر است بلکه «شیوه‌ها» و «مشی»ی «رفتاری» آدمیان نیز بر معرفت و ساخت اجتماعی آنها موثر خواهد بود. از این منظر مشی عجولانه، تند و خشن و انقلابی به تدریج بر شخصیت و حالت وجودی آدمیان اثر خواهد گذارد و نقش و تاثیر اهداف و ایده‌آل‌های معرفتی جدی آزادی و برابری را به حاشیه رانده و تحت‌الشعاع قرار خواهند داد. در انقلابات، اهداف بلندپروازانه (هر چند والا و انسانی و مردمی)، که قطعا در درودست قرار دارند و تنها با «تغییر» بنیادی و ساختار شکنانه وضع موجود قابل دسترسی‌اند، در تأثیر متقابل و دیالکتیکی با مشی تند و حذفی و خشن انقلابات (که البته عمدتا عکس‌العمل انحصارطلبی اقتدارمآبانه و خشونت حذفی جناح مقابل حاکم است) می‌تواند به نوعی شتاب‌زدگی و کم‌تحملی وجودی بیانجامد که به سادگی ره به خشونت و حذف می‌برد. خشونت جهت تعجیل برای رسیدن به اهدافی که به لحاظ معرفتی و وجودی به سادگی و با بداهت کامل، حقی مطلق انگاشته می‌شود. پس هر گونه تعجیل برای رسیدن به آن نیز، سرعت و شتاب برای رسیدن به کعبه مقصود است که بالطبع به لحاظ درونی مانعی اخلاقی برای آنها وجود نخواهد داشت.

از منظر وجودی، در این جا یک «استحاله شخصیتی» در عنصر تغییرطلب انقلابی رخ خواهد داد. حقانیت «اهداف» و یا حقانیت «عکس‌العمل مشابه» به کنش تند و خشن جناح مقابل به تغییر و استحاله آرام و تدریجی و پنهان درون‌مایه اخلاقی نهفته در مشی‌ها و روش‌ها خواهد رسید. هدف وسیله را توجیه می‌کند. حال در این میان اگر قدرت‌طلبی، ثروت‌خواهی، منزلت و جاه‌طلبی‌های فردی هم مخلوط شود معجون «استحاله» درونی تند و تیزتر و شتاب‌ناک‌تر خواهد شد. در این راستاست که فرد انقلابی قبل از انقلاب به مستبد و دیکتاتور بعد از انقلاب، زندانی و شکنجه شده قبل از انقلاب به زندانبان و شکنجه‌گر بعد از انقلاب استحاله می‌شود و یا شکنجه‌شده همین شکنجه‌گر، در سازمان اردوگاه درونی به شکنجه‌گر ناراضیان داخل جریان و اردوگاه مبارزان تبدیل خواهد شد.

از منظر وجودی، در این جا یک «استحاله شخصیتی» در عنصر تغییرطلب انقلابی رخ خواهد داد. حقانیت «اهداف» و یا حقانیت «عکس‌العمل مشابه» به کنش تند و خشن جناح مقابل به تغییر و استحاله آرام و تدریجی و پنهان درون‌مایه اخلاقی نهفته در مشی‌ها و روش‌ها خواهد رسید. هدف وسیله را توجیه می‌کند. حال در این میان اگر قدرت‌طلبی، ثروت‌خواهی، منزلت و جاه‌طلبی‌های فردی هم مخلوط شود معجون «استحاله» درونی تند و تیزتر و شتاب‌ناک‌تر خواهد شد. در این راستاست که فرد انقلابی قبل از انقلاب به مستبد و دیکتاتور بعد از انقلاب، زندانی و شکنجه شده قبل از انقلاب به زندانبان و شکنجه‌گر بعد از انقلاب استحاله می‌شود و یا شکنجه‌شده همین شکنجه‌گر، در سازمان اردوگاه درونی به شکنجه‌گر ناراضیان داخل جریان و اردوگاه مبارزان تبدیل خواهد شد.

من می‌فواهم این نتیجه را بگیرم که صرف این که یک دستگاه فکری و نظری، «سمت و سوی» مردمی یا انسانی و اخلاقی داشته باشد، کافی نیست. هر چند که ما به آن دل داده باشیم و برایش فداکاری کنیم.

و این چرخه تراژیک ادامه خواهد یافت و روند «استحاله وجودی» غمناک و فاجعه هدف وسیله را توجیه می‌کند و «غلبه» سرعت، تندی و خشونت «مشی» و روش بر انسانی و مردمی بودن اهداف و آرمان تکرار خواهد شد.

اما در بالا در پاسخ به این پرسش که آیا از فضیلت ره به رذیلت بردن ناشی از غلبه مشی بر هدف است پاسخ دادیم هم آری و هم نه. به چرایی پاسخ اری به اجمال و فشرده پرداختیم. اما چرا نه؟ در طول تاریخ تنها در انقلابات و به نام



مسیح می‌گفت آن که شمشیر می‌گشاید، با همان شمشیر کشته خواهد شد. (رویسپیر فود در جمعی و کافر با همان گیوتینی که دیگران را بدان می‌سپرد، کردن زده شد

انقلاب نبوده که دار و خنجر و گیوتین به میان آمده است، بلکه به نام صلح و آرامش و معنویت نیز خشونت و شکنجه و ... صورت گرفته است. به نظر من این مهم‌تر و درس‌آموزتر است. در تاریخ نمونه‌های مهمی هم داشته‌ایم که از قضا مشی و روش نیز عجولانه و تند و خشن و به اصطلاح انقلابی نبوده است. از قضا مشی و روش نیز در ابتدا بسیار انسانی، اخلاقی و اخلاقی و مهربانانه بوده است. اما همین فضیلت (هم در هدف و هم در روش)، بل‌باز در عمل ره به رذیلت برده است. و این حالت اینک برای ما درس‌آموزتر است. بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نمونه تاریخی این امر تاریخ مسیحیت است. مسیحیت، می‌تواند کلاسیک‌ترین و بهترین مثال برای بررسی ره بردن از فضیلت به رذیلت باشد. کتاب مقدس مسیحیان و به ویژه اناجیل اربعه و آموزه‌های عیسی مسیح، حاوی مهربانانه‌ترین و صلح‌آمیزترین آموزه‌ها است. خدا همان محبت است، همسایه‌ات را همچون خود دوست بدار. ببخش تا بخشوده شوی، هفتاد بار هفت بار ببخش و... اصلا



رزم و راز بسط شگفت‌انگیز دین مسیحیت که امروزه نخستین و پرشمارترین دین جهان است، در همین درون‌مایه‌ها و پیام‌ها نهفته است. اما اگر تاریخ را نه از آخر به اول، بلکه از اول به آخر بخوانیم خواهیم دید پس از دوران نخستین رشد مسیحیت که مسیحیان و مومنان اولیه به شدت تحت فشار و شکنجه‌اند اما به ناگاه تاریخ مسیحیت و در واقع تاریخ کلیسای مسیحی مملو از جنگ و خشونت و شکنجه و انگیزاسیون و تفتیش عقاید می‌شود. (البته در کنار خدمات و فواید فراوانی که کلیسا در حوزه‌های مختلف فکری، اجتماعی، اخلاقی و... داشته است که در این مقال مورد بحث ما نیست). همه کسانی که آشنایی اجمالی درباره تاریخ قرون وسطی و عملکرد کلیسا در این دوران و به ویژه در دو مقطع جنگ‌های صلیبی و انگیزاسیون و تفتیش عقاید دارند از شدت و سهولت اعمال خشونت و شکنجه و سببیت در این عملکرد تاریخی به غایت متأثر و مشتمن می‌شوند. راستی چگونه از مهربان‌ترین کتاب و آموزه‌ها خشن‌ترین اعمال بیرون آمده است؟ چگونه مسیحیتی

و تکفیرهای کلامی و عقیدتی (درباره جنبه بشری و الوهی مسیح، فیض الهی یا اراده انسانی، حضور معنوی مسیح در عشاای ربانی، عصمت پاپ و...)، جنگ و جدال‌ها و حذف و خشونت‌ها و شکنجه‌های پیامد آن را برمی‌انگیزد. هم چنین خشونت اجتماعی و رایج حکومت و جامعه رومی، در قدرت کلیسا و رفتارهای آن بازتولید می‌شود.

هم‌چنین در این مباحث تحت عنوان «چرا شبان قصاب می‌شود؟» به این مسئله پرداخته‌ام که آیا این استحاله همگی ناشی از انحراف و توطئه و تقلیدها و تأثیرهای اجتماعی بوده است و یا این که بذره‌های فاسد و قابل رویش برای خشونت و شکنجه و تشبیه و تمثیل و تفتیش عقاید نیز در جعبه بذرها وجود داشته است و این بذره‌های آلوده و فاسد عمدتا معرفتی نیز در لایه لای پیام صلح و عشق و معنویت، اندکاندک رشد کرده و هم چون علف‌های هرز دور جوانه‌های سالم پیچیده‌اند و گاه علف‌های هرز خودرو چنان انبوه شده‌اند که بر جوانه‌ها و گیاهان اصلی و مفید نیز غلبه کرده‌اند. بنده در لابه‌لای آموزه‌های انسانی و معنوی عهد جدید، برخی از این نوع بذرها را مشاهده کرده‌ام، همچون: شخص‌گرایی اغراق‌آمیز (و غلوی که در اناجیل و عهد جدید درباره شخص مسیح وجود دارد)، انحصارگرایی شدید دینی (پیام مسیحی بسیار شدید انحصارطلبانه است و هیچ نجاتی را خارج از خود به رسمیت نمی‌شناسد)، تهدیدات مذهبی (و زبان شلید و تند علیه مخالفان و حتی دگراندیشان داخلی، که در لعنت‌نامه‌های کلیساهای مختلف مسیحی تداوم داشته است، این زبان تنها با زبان به اصطلاح مبارزات ایدئولوژیک و جدال‌های پلیمیک تند و خشن درونی مارکسیست‌های معاصر قابل مقایسه است)، رسمیت نهاد دینی (و سخت‌گیری شدید بر آن تا آنجا که هر فرد مسیحی موظف است الزاما عضو یک کلیسا باشد و...) و بستر فرهنگی و اجتماعی یونانی - رومی (که به شدت خود برترین و نظامی و مملی‌تاریست است). در این اساس است که می‌بینیم، به قول یک کنش‌شناس مسیحی ایرانی، حکومت کالون در ژنو شبیه حکومت ملا عمر و بن لادن در افغانستان می‌شود و حتی خشونت‌یشتی به کار می‌برد.

در پایان این بحث نیز چنین نتیجه‌گیری کرده‌ام که «اما برای پاسخ به این سوال که «چرا شبان تبدیل به قصاب می‌شود» باید از شخصیت و نیت مؤلف خارج شویم، یعنی یک مبارز، یک روشنفکر انقلابی، یک مصلح همانطور که در عیسی می‌بینیم که لطیف‌ترین گفتار و رفتار را دارد؛ و در آیین زرتشت هم زرتشت می‌آید در فرهنگ زمانه‌اش اصلاح و فرم ایجاد می‌کند، ولی انجام همین فرم اجبارا معنایش این است که بخشی از سامانه فکری و بخشی از مناسبات اجتماعی - اقتصادی - سیاسی زمانه را می‌پذیرد؛ اما همین پنجره، پنجره‌ای است که بعدا ضدر فرم از آن وارد می‌شود. اگر در اوستا فصل گاهان را با یشت‌ها مقایسه کنیم، این موضوع را به طور واضح می‌بینیم. اینها پنجره‌هایی است که باز می‌شود و ارتجاع برمی‌گردد. من می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که صرف این که یک دستگاه فکری و نظری، «سمت و سوی» مردمی یا انسانی و اخلاقی داشته باشد، کافی نیست. هر چند که ما به آن دل

استی چگونه از مهربان‌ترین آموزه‌های مسیحیت فشن‌ترین اعمال بیرون آمده است؟ چگونه مسیحیتی که می‌فواست شبان آدمیان تنها و فسسته و میدیده باشد به بزرگترین انگیزاتور و شکنجه‌گر تاریخ بشری تبدیل شد؟

داده باشسیم و برایش فداکاری کنیم. اما این نباید چشم ما را بر دیگر عناصر و مؤلفه‌هایی که در آن وجود دارد و می‌تواند پنجره ورود ارتجاع فکری و اخلاقی شود، ببندد. در میان جعبه بذره‌های زیبا و دوست‌داشتنی و امیدبسنی خود باید مراقب بذره‌های آلوده نیز باشسیم، به دقت و با وسواس. این تجربه تاریخ و زندگی است. این امر می‌تواند برای مصلحین، روشنفکران و مکتب‌های فکری امروز می‌مورد توجه و درس آموز باشد تا عشق کورشان نکند و چشمان‌شان را نبندد و در مکاتب و افراد ایده‌آل‌شان نیز عیب و



نقص‌های خطرناک و خطرناک را مشاهده کنند و برای آینده چاره‌اندیشی نمایند». اما این تجربه قابل تعمیم به همه فرهنگ‌ها، ادیان و تمدن‌هاست. در فرهنگ ما نیز نگاه ثنوی ایرانی استعداد فراوانی برای خشونت ورزی دارد. نگاه سیاه و سفیدی به جهان و جامعه و اهورا - اهریمنی دیدن آن، همراه با این اعتقاد مکمل که باید به نفع اهورا به جنگ اهریمن رفت، هم به لحاظ معرفتی و هم به لحاظ آثار تربیتی و وجودی تمام عیار «می‌تواند» (نه الزاما) به خشونت شدید علیه هر آنچه و هر آن کس که اهریمنی تلقی می‌شود، منجر شود. اهورا - اهریمنی دیدن پدیده‌ها و موجودات در تاریخ ما حتی به حوزه حیوانات نیز دامن گسترانده است. مورچه‌ها، موجوداتی اهریمنی تلقی می‌شوند که کشتن آنها دارای ثواب بوده و فدیه برخی خطاها و گناهان تلقی می‌شده است. در این جاست که شاعر بزرگ ما می‌گوید:

مبازار موری که دانه‌کش است / که جان دارد و جان شیرین خوش است
پس ما نیز نیاز به اصلاح بذره‌های خود در میان انبوه بذره‌های پاک و سالم‌مان داریم، برعکس تلقی اهورا - اهریمنی و شرک

ادامه در صفحه ۳

برگی از تاریخ

بدا به حال روس!
فتح علی شاه در پایان جنگهای ایران و روس قبل از امضای صلح نامه و پرداخت کوروات (میلیونها خسارت) بر تخت جلوس کرد، دولتیان سر فرود آوردند، شاه رو به «مخاطب سلام» (۱) کرد و فرمود: اگر ما امر دهیم که ایلات جنوب با ایلات شمال همراهی کنند و یک مرتبه بر روس منحوس بتازند و دمار از این قوم بی‌ایمان بر آورند چه پیش خواهد آمد؟
مخاطب سلام گفت: بدا به حال روس!
بدا به حال روس!
شاه مجددا پرسید: اگر فرمان قضا شرف صدور یابد که قشون آذربایجان یکی شود و توأما بر این گروه بسی دین حمله کنند، چهطور؟
جواب عرض کرد: بدا به حال روس! بدا به حال روس!
فتح علی شاه پرسش را تکرار کرد و فرمود: اگر توپچی های خمسه را به کمک توپچی های مراغه بفرستیم و امر دهیم که با توپهای خود تمام دار و دیار این کفار را با خاک یکسان کنند! چه خواهد شد؟
باز جواب آمد: بدا به حال روس! بدا به حال روس!
فتح علی شاه که تا این وقت بر روی تخت نشسته و پشت خود را به دو متکای مروراید دوز داده بود، ناگهان دریای غضبش به جوش آمد و روی دو کتله زانو بلند شد و شمشیر خود را که به کمر بسته بود به قدر یک وجبی از غلاف بیرون کشید و این دو شعر - یا یک شعر - که البته زاده افکار خودش بود به طور حماسه با صدای بلند خواند:
کشیم شمشیر مینایی
که شیر از بیشه بگریزد
ز غم بر فرق پاسکویچ (۲)
که دود از پتر بر خیزد
«مخاطب سلام» با دو نفر که در یمین و یسارش رو به روی او ایستاده بودند خود را بر پایه عرش سایه تخت قیله عالم رسانده، به خاک افتادند و گفتند: قربان مکش، مکش که عالم زیر و رو خواهد شد.
۱- مخاطب سلام یکی از ضلغالی درباری قاجار به بوده است.
۲- پاسکویچ فرمانده، سپاه روس در جنگ های دوم و فاتح جنگهای ایران و روس بود
۳- عیلا، مستوفی، شرح زندگانی من کابرفروشی علمی، تهران ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۶۸-۶۷